

نقد رویکرد پوزیتیویستی به علوم انسانی در مساله شکاف نظر و عمل و بررسی دیدگاه های

بدیل

عماد افروغ

یکی از جریانات شناخت شناسی که از سده هفدهم و بر پایه یک هستی شناسی ثنویت گرا به تدریج در محافل علمی و متعاقباً در عرصه عمومی شکل گرفت و ابتدا عرصه شناخت شناسی طبیعی و متعاقباً عرصه معرفت شناسی اجتماعی را درنوردید و به خود اختصاص داد، جریانی است که در کل به عنوان پوزیتیویسم و یا رئالیسم تجربی شناخته شده است. این جریان در دو قالب به ظاهر متفاوت، اما در باطن یکسان اثبات گرایی و ابطال گرایی اهداف خود را پیش برده است.

نفی ضرورت، تعاقب گرایی در علم، گرایش به تک ساحتی شناخت شناختی و مغالطه معرفت شناختی و گرایش به انواع و اقسام دو تایی ها و دوگانگی ها مثل نظریه و مشاهده، نظریه و ارزش، نظریه و عمل، باور به بی طرفی زبان مشاهده و غفلت از بار مفهومی و زمینه ای مشاهده تجربی، تاکید بر وحدت علوم (طبیعی و انسانی - اجتماعی)، دو تایی تحلیلی - ترکیبی، تقارن تبیین و پیش بینی و غفلت از عالم باز طبیعی و اجتماعی و استقراء گرایی و نگرش انسدادگونه و اتمیستیکی به عالم، از مشخصات این جریان رو به افول است. شاید مهم ترین مؤلفه آن که محافل علمی کشور را در گیر کرده است تقلیل واقعیت طبیعی و اجتماعی به وجه مشاهدتی آن و غفلت از غیرقابل تقلیل بودن جهان واقعی به جهان تجربی، تسری پدیده های طبیعی به جهان اجتماعی و غفلت از هرمنوتیک ساده در مطالعات طبیعی و هرمنوتیک مضاعف در مطالعات اجتماعی است. این غفلت موجبات بی توجهی به وجه زمینه ای و مفهوم محوری در علم علاوه بر بی توجهی به ارزش بار بودن و دلالت ارزشی و عمل بار بودن و دلالت عملی نظریه را فراهم نموده است. ثمره این غفلت همراه با پشتوانه بی توجهی به نگرش منظومه ای و دیالکتیک در بعد هستی شناختی و در نتیجه معرفت شناختی، غفلت از رابطه بین علم و جامعه و نگاه غیر کاربردی به علم است. این غفلت آن گاه بسیار جدی تر می شود که ادعای زبان حکایت گری محض به خود می گیرد و غافل از زبان چگونگی و ساختن و ایجاد کردن علم می شود. هر چند نگاه طبیعت گرایانه این جریان به رغم مغالطه معرفت شناختی آن از نقاط قوت آن محسوب می شود، اما بی توجهی به ارتباطات دیالکتیک مزبور از نقاط

ضعف آن به شمار می رود، اینکه علم یک محصول و یک عمل اجتماعی و خواه ناخواه آمیخته با زمینه های زبانی و تعاملات ارتباطاتی است. به تعبیری زمینه های فرهنگی و اجتماعی و تاریخی بر محتوای علم حتی علم طبیعی اثرگذارند و این گزاره در کل تا حدودی زمینه را برای نوعی علم متناسب با شرایط محیطی و زیست جهانی مهیا می سازد. به هر حال، جریان مزبور به رغم کم رمق شدن آن در محافل علمی غرب متأسفانه کماکان در محافل علمی کشور جولان می دهد.

این جریان قالب‌گرایانه، کمی و اثبات‌گرایانه حاکم بر نظام آموزش رسمی ما می‌کوشد متأثر از نحله شناخت‌شناسی مزبور و بی توجه به زبان معطوف به چگونگی و ساختن و ایجاد کردن و با محوریت شاخص‌هایی کمی و محتواگریز کشور را از به اصطلاح عقب‌ماندگی علمی نجات دهد.

بیگانگی با مباحث ظریف و پیچیده معرفت‌شناسی و به عبارتی فرو افتادن در معرفت‌شناسی پوزیتیویسم و غفلت از نسبت علم با فرهنگ و جامعه، و سازوکارهای درونی پدیده‌ها، اعم از طبیعی و اجتماعی، باعث شده است تا اولاً تلاش‌ها و آثار عمیق و تعیین‌کننده غیر اثبات‌گرایانه بسیاری از خردورزان و اندیشمندان داخلی نادیده یا به هیچ گرفته شود و ثانیاً تمام انگیزه و تلاش دانشگاهیان به مسیر باریکی از معرفت‌های بشری به نام معرفت تجربی، آن هم با رویکرد خاص و ابزارها و شیوه‌های قالبی، هدایت شود.

ناآشنایی با نحله‌های معرفت‌شناسی و جامعه‌شناسی علم باعث شده است تا در عمل مراکز علمی ما تبدیل به حاشیه‌های علمی و فرهنگی غرب شوند و از نگاه‌های بومی و پاسخ‌گویی به نیازهای جامعه خود باز مانند و حس غرور، جهت‌دار و صحیح ناشی از نگاهی نو و خلاق به پدیده‌ها و انگیزه طرحی نو درافکندن، تحقیر و به عنوان پدیده‌ای مرضی تفسیر شود.

ناموزونی و گسست در عناصر نظام اجتماعی، اهداف و وسایل، بود و نمود و مبنا و نما کاملاً مشهود است. در سطح هستی‌شناسی مباحثی مطرح می‌کنیم و از جامعه‌ای با فرهنگ و نیازهای خاص سخن می‌گوییم، اما در فعالیت‌های علمی و تجربی خود از امثال بیکن، حلقه وین و در بهترین حالت پوپر تبعیت می‌کنیم. از مقابله و مصاف نرم‌افزارانه با غرب سخن می‌گوییم و قابلیت‌های نظری و مفهومی تاریخی و دینی خود را به رخ می‌کشیم، اما غرب را مرجع داوری تلاش‌های علمی خود قرار می‌دهیم. نظام آموزشی رسمی ما با استفاده از فرصت‌ها و امکانات در اختیار؛ شاخص‌ها، امتیازات، پاداش‌ها و تنبیه‌های آموزشی خود را، آن هم به شکلی کاملاً قالبی، به گونه‌ای تنظیم می‌کند که حاشیه‌گرایی فوق تقویت شود.

به عبارت دیگر، در سطح هستی‌شناسی و انسان‌شناسی از کل‌گرایی توحیدی و خرد ملنترم به وحی و در مخالفت با اومانیسیم خداگریز و نتیجه‌تبعی‌نیهیلیستی آن یاد می‌کنیم، اما عملاً دلالت عینی و تجربی آن را نصب‌العین خود قرار می‌دهیم و با استناد به نتایج به دست آمده از این تقلید و تبعیت، موفقیت‌های نظام سیاسی را به رخ می‌کشیم و با محتواگرایی‌ها و قالب‌شکنی‌ها به گونه‌ای برخورد می‌کنیم.

به هر حال، باید پذیرفت که گسست یا گسست‌های مزبور قابل توجیه نیست، اگر قرار است پذیرای مطلق و بی‌چون و چرای علم و فن‌آوری غرب و به این شکل رایجش باشیم، باید بی‌واسطه، پذیرای معرفت‌شناسی تجربی و با واسطه، پذیرای انسان‌شناسی اومانستی آن باشیم و اگر قرار است تابع معرفت‌شناسی فلسفی صدرایی و به عبارتی معرفت‌شناسی طولی و هماهنگ باشیم و معرفت‌های حسی-تجربی، شهودی، عقلانی و وحیانی را در عرض یکدیگر ندانیم، باید درباره دلالت عینی و معرفت‌حسی و تجربی متناظر با آن چاره‌ای بیندیشیم. بسیار ساده‌اندیشانه است اگر معتقد باشیم که علم و فن‌آوری مستقل از هرگونه معرفت‌شناسی و یا معرفت‌شناسی تجربی و اثبات‌گرا مستقل از هرگونه هستی‌شناسی انسانی عمل می‌کند. عالم لایه‌های پیچیده، تودرتو و نوبه‌نویی دارد که نمی‌توان مدعی فهم تمام لایه‌ها و ابعاد تودرتوی آن یک بار و برای همیشه بود. همواره می‌توان با تفکر و تأمل در هستی و نمودهای مختلف آن چیز تازه‌ای دید و کشف کرد و سهم خود را گرفت و دین خود را ادا کرد.

عده‌ای سطحی‌نگر و مقلد در علم، اما پرمدها، البته برای حفظ جایگاه و مطامع خود، همواره کوشیده‌اند تا علم و تفکر را در قالب‌های بسیار خشک، محدود و تنگ محصور کنند و مانع از بروز و ظهور سخن تازه و یا استماع آن شوند. باید قالب‌ها را شکست، اندیشه را پرواز داد و به محتوا اصالت بخشید، اما به یک نکته باید در همه حال توجه داشت و آن اینکه آزادی تفکر و قالب‌شکنی با محتوای عمیق و گسترده علم سنخیت دارد و برای دستیابی به این بحر بی‌کران علم است که دم از قالب‌شکنی می‌زنیم. ولی در این بین هستند کسانی که از آزادی اندیشه و تفکر سخن می‌گویند، اما متعلق آزادی اندیشه یعنی علم را بسیار محدود و سطحی می‌دانند و برای بسط و توسعه این معرفت، قالب‌شکنانه آزادی اندیشه را مطرح می‌کنند. این نیز آفتی است که به جان آدمیان و عالمیان افتاده است. اینان هرچند قالب‌ها را شکسته‌اند اما با القانات واهی، محتوا را محدود و اندیشه را محصور کرده‌اند؛ به سخن دیگر، قالب‌شکنی و آزادی اندیشه برای رسیدن به محتوایی محدود، و آیا این به منزله محدود کردن اندیشه و در عمل نگاه قالبی به آن و در نتیجه

نگاه قالبی به محتوا نیست؟! و کدام دردناک‌تر است، نگاه قالبی به محتوایی گسترده و یا نگاهی غیرقالبی به محتوایی محدود؟ قالب‌گرایی شکلی اندیشه‌سوزتر است یا قالب‌گرایی محتوایی؟!

در برابر این رویکرد چه در فلسفه علم و چه در فلسفه علوم اجتماعی واکنش‌هایی ایجاد شده است. از واکنش‌های حاد و غیرشناخت‌گرایانه و ضد طبیعت‌گرایانه در علم‌شناسی طبیعی، در قالب‌نسبی‌گرایی رادیکال (رویکرد امثال کوهن، فایرابند و ...)، تا متعادل‌تر و شناخت‌گرایانه‌تر، در قالب‌نگرش رئالیستی استعلایی و باور به ضرورت در طبیعت. در زمینه علوم اجتماعی نیز اشتراک‌گرایی و وحدت‌علوم و روش‌شناختی پوزیتیویستی به چالش کشیده شده است و از تفاوت‌گرایی محض، در قالب‌رویکردهای هرمنوتیک تحلیلی (پیتروینچ به تأسی از ویتگنشتاین) و قاره‌ای (شلایر ماخر، دیلتای، هایدگر، گادامر، ریکور، دریدا و ...)، تا اشتراک‌گرایی - تفاوت‌گرایی رئالیسم انتقادی نوسان داشته است.

در این طرح قصد داریم تا ابتدا به ریشه‌های اندیشمندی اعم از هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی پوزیتیویسم و پیش‌فرض‌ها و مؤلفه‌ها و شعبات و شاخه‌های آن پرداخته و متعاقباً به بررسی جریان‌ات متقابل هرمنوتیکی به ویژه در علوم انسانی، با گرایش به رئالیسم انتقادی دیالکتیکی بپردازیم.